



## مشکل

در بسیاری از ما احساس بی لیاقتی، بی ارزشی، تنهایی و ترس وجود داشت. درون ما هیچگاه با چیزهایی که در ظاهر از دیگران می دیدیم جور در نمی آمد.

خیلی زود این احساس در ما به وجود آمد که از پدر، مادر، دوست و رفیق و از خودمان جدا هستیم. با خیالپردازی و خودارضایی، ارتباطمان را با دنیای واقعی قطع می کردیم. ما خودمان را در عکسها و تصاویر، غرق و خیالاتمان را دنبال می کردیم. ما شهوترانی می کردیم و می خواستیم مورد شهوترانی قرار بگیریم.

ما به معتادانی واقعی تبدیل شدیم: خودارضایی، بی بندوباری جنسی، زنا، روابط همراه با وابستگی و خیالپردازی مداوم. ما با چشمانمان شهوترانی می کردیم. ما شهوت را خریدیم، فروختیم، با آن تجارت کردیم و آن را آشکارا انجام دادیم. ما به فریب دادن و نقشه کشیدن، آزار دادن و به نهی شده ها اعتیاد پیدا کرده بودیم. تنها راهی که برای نجات از شهوت میدانستیم، انجام دادن این کار بود: "خواهش می کنم با من ارتباط داشته باش و مرا کامل کن!" ما گریه کنان و با آغوش باز از آن استقبال می کردیم، ما برای یک لذت بالاتر شهوترانی می کردیم، ما قدرتمان را به دیگران واگذار می کردیم.

این کار باعث به وجود آمدن احساس گناه، نفرت از خود، پشیمانی، احساس پوچی و درد می شد و ما به درون خودمان رانده می شدیم: دور از واقعیت و دور از عشق، در

درون خودمان گم می شدیم. اعتیاد ما داشتن یک صمیمیت حقیقی را غیرممکن کرده بود. هیچگاه یگانگی واقعی با دیگران را نمی شناختیم، چون به غیر واقعیتها معتاد شده بودیم. به دنبال یک "کیمیا" بودیم، ارتباطی جادویی که صمیمیت و اتحاد با دیگران را از بین می بُرد. خیالپردازی، واقعیت را فاسد کرده بود، شهوت، عشق را کشته بود. شهوت ابتدا معتاد و سپس عشق را فلج می کند. ما می خواستیم کمبودهای درون خودمان را با برداشتن از وجود دیگران جبران کنیم. بارها و بارها خودمان را فریب دادیم که رابطه بعدی ما را نجات می دهد؛ اما در حقیقت داشتیم زندگیمان را می باختیم.